

بختی در تطور گویشهای ایرانی

- ana در کلماتی از قبیل: مستانه، مردانه .
- ak در کلماتی از قبیل: خوراک، پوشاک .
- ū و ūk علامت تصغیر: گردو، یارو، پرستوک یا ū نسبت: شکمو، ریشو .
- ūr در امثال: گنجوور، دستور .
- ūl و ūla که صورت دیگری از al و ala است: پنجول، زنگوله .
- ūya که مانند ū در تصغیر و نسبت بکار میرود: شیرویه، بابویه .
- a علامت مفعولی و اتصاف که به آخر بن ماضی میچسبد: داده، گفته، رفته، مرده .
- یا علامت نسبت، تصغیر، تشبیه، مکان و امثال اینها که با سامی میچسبد: ده شبه، پسره، دختره، گوشه، دسته، چشمه .
- یا علامت اسم مصدری و یا اسم آلت که به «بن» مضارع متصل میشود: گریه، خنده، تابه، ناله .
- at ضمیر دوم شخص مفرد متصل: گفتارت، شانهات .
- ad علامت سوم شخص مفرد مضارع که به «بن» مضارع میچسبد: رود، میگوید .
- aš ضمیر سوم شخص مفرد متصل: کتابش، خانه اش .
- am شناسه صرف فعل اول شخص مفرد در ماضی و مضارع: رفتم، میروم. علامت ربط اول شخص مفرد ربطی: دانایم (= داناهستم) .
- an علامت مصدر که به «بن» ماضی متصل میشود: رفتن، گفتن .
- and شناسه سوم شخص جمع در صرف فعل: رفتند، دادند .
- anda علامت اسم فاعل که به «بن» مضارع میپیوندد: رونده، گزنده .
- om علامت اعداد ترتیبی: یکم، دهم .

i شناسهٔ دوم شخص مفرد در اتصال بفعل: گفتی، بروی. علامت نسبت در اتصال با اسم: تهرانی، تبریزی. علامت حاصل مصدری در اتصال ب صفت: دانائی، مینائی. علامت ربط دوم شخص مفرد در اتصال به اسم یا صفت: توانائی (= توانا هستی).

im شناسهٔ اول شخص جمع در اتصال بفعل: رفتیم، میرویم. علامت ربط اول شخص جمع در اتصال ب صفت یا اسم: دانائیم (= دانا هستیم).

ina و in علامت بیان جنس و نسبت در اتصال با اسمی: پشمین، زرینه.

e علامت وحدت یا تنکیر یا تعظیم در اتصال با اسم یا صفت: یکی، مردی. جهانی است بنهفته در گوشه‌ای. علامت شرط یا استمرار در اتصال بفعل:

گر آنها که میگفتمی کردمی نکو سیرت و پارسا بودمی

est علامت «بن» ماضی در افعالی از قبیل: توان، دان، شای، بای همچون: دانست، توانست، شایست، بایست.

estan که در اصل اسم است و در آخر کلمات بصورت پسوند مکان، زمان بکار رفته: تابستان، گاستان.

eš و ešn علامت اسم مصدر در اتصال به «بن» مضارع: روش، دهشن.

bar که در اصل اسم است و در آخر کلمات بصورت پسوند مکان بکار رفته: جوینبار، رودبار.

bam مبدل «فام» که اسم است و بصورت پسوند در کلمات: روز بام، سرخ بام دیده میشود.

bon پسوند محافظت در آخر اسمی: باغبان، دربان.

band که در اصل اسم است و بصورت پسوند در کلماتی از قبیل: دربند، سر بند، کمر بند و امثال اینها دیده میشود.

tan ضمیر متصل دوم شخص جمع در آخر اسمی: کتابان، کارتان.

tar و tarin علامت تفضیلی و عالی: بهتر، بهترین.

tan علامت مصدری در بعضی کلمات: کشتن (کش + تن) نویستن (نویس + تن).

- jan مبدل «گان» علامت مکان: زنجان، سیرجان .
- ca علامت تصغیر: پارچه، خوانچه .
- xan و xan که در اصل اسم است و بصورت علامت مکان بکار رفته: گلخن، بادخان.
- dan علامت ظرف در کلماتی از قبیل: گلدان، خاندان .
- dan علامت مصدری در کلماتی از قبیل: بردن، خوردن .
- za و ža که صورت دیگری از ca است: نیزه، نایره .
- zar علامت مکان در کلماتی از قبیل: گلزار، نی‌زار .
- sa مخفف «آسا» علامت تشبیه: شیرسا .
- sar علامت مکان در کلماتی از قبیل: چشمه‌سار، کوه‌سار. علامت تشبیه در کلماتی همچو: دیوسار، خاکسار .
- san علامت تشبیه در: شیرسان- مخفف «استان» علامت مکان در: شارسان .
- sar علامت مکان در کلمات: رودسر، بابلسر .
- sîr علامت مکان در کلمات: گرھسیر، سردسیر .
- šar در کلمه آبشار، پسرشار. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- šan ضمیر متصل سوم شخص جمع: کتا بشان، راهشان .
- šîr مبدل «سیر» علامت مکان: عجب شیر، فرماشیر .
- šûr در کلمات: سلحشور، خاکشور (که در اصل اسم است) .
- faš مبدل «وش» علامت تشبیه: ماهفش، شیرفش .
- ʎan مبدل «کان» علامت مکان در کلمات: زرقان، دهخوارقان .
- ʎand مبدل (کنند) علامت مکان در کلمات: سمرقند، ازقند .
- ka علامت تحقیر در کلمات: زنکه، مردکه .
- kar و kara که در اصل اسم و بصورت پسوند بکار رفته: جفاکار، ستمکاره .
- kan علامت مکان: بوکان، توسرکان .

gan مبدل «کان» علامت مکان در کلمه: گویگان- علامت لیاقت در امثال: شایگان، رایگان- علامت نسبت در کلمات: پدرگان، خدایگان و علامت عدد توصیفی در آخر اعداد: دوگان، سهگان .

gana علامت صفت توزیعی: یگانه، دوگانه .

gar مبدل (کار): ستمگر، کارگر، قفل‌گر .

gûn و gûna که در اصل اسم است و بصورت پسوند تشبیه بکار میرود: واژگون، زرد گونه . . .

lax علامت مکان در کلماتی از قبیل: نمک‌لان، شیرلان .

man ضمیر متصل اول شخص جمع: راهمان، کنایمان و یا علامت مکان در کلمات: دودمان، خانمان و یا علامت اتصاف در امثال: شادمان و یا علامت مصدری در کلمه: زایمان و یا علامت تشبیه در: شیرمان و غیره .

na که تغییر صورتی از «a» است و در کلماتی از قبیل: درازنا، تیزنا، گردنا آمده.

nak که تغییر صوتی از ak است و علامت اتصاف: هولناک، غولناک .

var علامت لیاقت: شاهوار، گوشوار- علامت تشبیه: شاهوار، ماهوار یا بمعنی (بار): خروار، شروار .

var (=ûr) علامت اتصاف: تاجور، پیلهور .

van (= بند) علامت اتصاف: پیشوند، پسوند .

zar که در اصل اسم و بصورت پسوند در کلمات: شهریار، دستیار و غیره آمده .

ج - میانوند - يك میانوند در فارسی موجود است که عبارتست از «a» دعائی که

قبل از حرف آخر فعل سوم شخص مفرد مضارع در می‌آید مانند: کناد، دهاد .

تذکر - درباره واجها نیز باید یادآور شویم که اقسام حروف، علامات و وندها

در لهجه‌های گوناگون بطور مختلف موجود است و این واجها یا با فارسی هم‌ریشه‌اند

و یا ریشه‌ای جداگانه دارند مثلاً در آذری «وند» zar برای اتصاف بکار میرفته: دردزُر =

دردمند^۱ - الاوژر^۲، یا در هر زنی بجای «از» حرف اضافه eri و عوض «در» enda و بجای «یا» ehun بکار میرود. در کرینکان علامت نسبت eyz است: تهرانیژ = تهرانی و همین واج بصورت z در اطراف سمنان دیده میشود: سمنانج = سمنانی و از این قبیل است «کتی» بجای «با» حرف اضافه در بخارائی و «گی» پسوند صفت نسبی و اسم مفعول و اسم فاعل و اسم مصدر در همان زبان: سرمه‌گی = سرمه‌ای، شده‌گی، زده‌گی = شده، زده (اسم مفعول) می‌خوردگی، می‌رفته‌گی = خورنده و رونده (اسم فاعل) - راضی‌گی، پنهانگی = رضایت، پنهانی (اسم مصدر) - این قبیل واجها که ریشه آن با معادل فارسی یکی نیست ارزش بیشتری دارند و هنگام بررسی يك لهجه باید دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرند.

۱۰- **تکیه و زنگ (= تن)**: گفتیم که چون در ترکیب هجا (واگه) يك مصوت وجود دارد و در نتیجه ادای هر هجا با آوایی توأم است که از آن به «تن» یا زنگ تعبیر می‌کنیم و آهنگ کلمه نیز از تلفیق زنگ هجاهای آن حاصل میشود. بنا بر این، موقعیکه زنگ هجاهای يك کلمه را تعیین میکنیم در واقع آهنگ آنرا مشخص ساخته‌ایم.

زنگ هجاهای يك واژه نسبت به نوع مصوتهای آن متفاوتست و به علاوه در همه آنها يك درجه از ارتفاع نیست بلکه در هر کلمه يك هجا موجود است که ارتفاع زنگ آن از هجاهای دیگر بیشتر است و از آن به تکیه^۳ کلمه تعبیر میشود.

تکیه در کلمات فارسی برخلاف آنچه معروف است با فشار هوا بستگی ندارد بلکه صرفاً همان ارتفاع درجه و زنگ می‌باشد که نسبت آن با دیگر زنگهای کلمه نسبت ۹ به ۳/۵ است.^۴

همهٔ زبانها از حیث کمیت و کیفیت تکیه و محل آن با هم یکسان نیستند و هر زبان وضعی مخصوص بخود دارد که باید هنگام بررسی آن زبان مورد توجه قرار گیرد، و در

۱ - «به دل دردمزم تن بی‌دوایم»، شیخ صفی.

۲ - رسالهٔ انارجانی.

۳ - accent.

۴ - رجوع شود بکتاب تاریخ زبان فارسی تألیف دکتر خانلری.

فارسی محل تکیه غالباً روی هجای ماقبل آخر است و با این علامت «^۱» که قبل از هجای تکیه دارو در بالای آن قرار میدهند نموده میشود مثلاً برای نشان دادن تکیه در کلمه خانه آنرا با این شکل مینویسند : xāna

این علامت نشان میدهد که تکیه روی هجای آخر na قرار دارد .

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینکه موضوع تکیه روی یکی از هجاهای هرواژه بسیط تابع ساختمان صرفی آن میباشد و غالباً بر روی حرف اصلی («بن» یا «ریشه») قرار دارد ولی در واژه‌های مرکب وضع تغییر میکند ، همچنین موقعیت کلمه در جمله نیز ممکن است محل تکیه را عوض کند مثلاً واژه‌ای که در حالت ندا یا خطاب باشد بدون حرف ندا و یا با حرف ندای «ای» تکیه آن از آخر به هجای اول منتقل میشود اما از نظر کلی تکیه در کلمات بقرار زیر است :

در اسم و صفت و قید در حال تجرّد تکیه روی هجای آخر قرار دارد و در حالت اضافه تکیه روی هجای ماقبل علامت اضافه قرار میگیرد «در خانه» ، در اتصال اسم به صفت نیز وضع چنین است: مردِ دانا .

در حالت جمع تکیه روی علامت جمع واقع میشود: مردان، زنها .

در افعال، در صیغه‌های ماضی مطلق تکیه روی هجای ماقبل آخر و در رسوم شخص مفرد غایب آن روی هجای آخر است و اگر «ب» به اول افزایند تکیه روی «ب» قرار میگیرد. در استمراری نیز تکیه روی «می» استمرار است .

در ماضی نقلی تکیه روی هجای آخر جزء اصل فعل است: رفته‌ام .

در ماضی بعید و فعل مجهول دو تکیه وجود دارد یکی روی هجای آخر صفت مفعولی و دیگری روی هجای اول فعل «بودن» یا «شدن» و تکیه اول قوی‌تر است: رفته بود ، کشته شد .

در فعل مضارع تکیه روی هجای آخر است و اگر «mi» یا «be» به اول آن

افزوده شود تکیه روی «می» یا «ب» قرار می‌گیرد .

در امر تکیه روی هجای آخز است واگر «ب» داشته باشد روی «ب» واقع میشود. در نهی و نفی تکیه روی حرف نهی «م» و نفی «ن» واقع میشود. مستقبل دو تکیه دارد یکی روی هجای آخر صیغه‌های «خواستن» و دیگری روی هجای آخر فعلی که صرف میشود: و تکیه اول قوی‌تر است. خواهیم رفت. در ادات عموماً تکیه روی هجای اول است. تذکر - در کلماتی که از دو واژه ترکیب شده‌اند دو تکیه موجود است یکی روی هجای آخر جزء اول و دیگری روی هجای آخر جزء دوم و تکیه اول ضعیف است: نوشین روان، گنهار. موضوع تکیه در هر يك از لهجه‌های ایرانی تابع وضع مخصوص به همان لهجه است که گاهی با وضع زبان فارسی متغایر است و گاهی با آن مطابقت دارد و باید به هنگام بررسی لهجه‌ها بدان توجه داشت.

فصل سوم - جمله و کلام

- ۱) هر چند کلمه که بر روی هم دارای يك مفهوم کامل و تمام باشد يك جمله (= واچك) نامیده میشود و چند جمله که تمام مقصود را برساند کلام (= گفته) نامیده میشود.
- ۲) در هر جمله علاوه بر سایر اجزا يك فعل یا يك رابطه یا يك اسم فعل موجود است.
- ۳) وضع جمله و محل اجزای آن از موارد مهم زبان‌شناسی است خاصه از آن نظر که زبان‌شناسی میتواند از این راه حدود و مرز جمله را تعیین کرده آهنگ آنرا مشخص سازد.
- ۴) اجزای هر جمله و انتهای هستند که آن جمله از آن و انتها ترکیب یافته و آنچه موجب این ترکیب میشود فاصله‌ای است که آنها را بهم میبوند.
- ۵) فاصله میان واژه‌ها را در شیوه ثبت اصوات با این علامت / نشان میدهند و مقدار مکث آن تقریباً دو برابر فاصله‌ایست که میان هجاهای کلمه موجود است.
- ۶) همانگونه که از تغییر فاصله هجاهای يك کلمه امکان تغییر معنی کلمه وجود

دارد از تغییر فاصله کلمات در جمله نیز ممکن است معنی جمله تغییر کند مثلاً در جمله: «ما همه کار میکنیم» معنی اینست «همه ما کار میکنیم» حال اگر فاصله بین «ما» و «همه» زیادتر و فاصله میان «همه» و «کار» کمتر شود جمله «ما / همه کار میکنیم» بدست میآید که معنی میدهد «ما هر کار را که پیش بیاید انجام میدهیم»، و چنانکه ملاحظه میکنیم میان این دو جمله از حیث معنی تفاوت بسیار است و تنها تغییر فاصله موجب تغییر معنی جمله شده است.

۷) محل اجزاء جمله نیز در هر زبان مشخص میباشد و دارای ارزش معنوی است و اگر در جمله‌ای محل اجزاء آنرا تغییر دهند امکان آن دارد که معنی جمله عوض شود مثلاً در جمله «علی حسن را خندان دید» معنی این است که علی حسن را در حال خندیدن دیده، حال اگر مثلاً علامت مفعولی «را» به پیش از کلمه «حسن» منتقل شود جمله «علی را حسن خندان دید» بدست میآید که حکایت از دیدن حسن علیرا در حال خندیدن می‌کند، همچنین است وضع کلمه «خندان» که با تغییر محل آن بی‌بعد از واژه «علی» یا واژه «حسن» معنی جمله تغییر می‌کند و جمله‌های «علی خندان حسن را دید» و «علی حسن خندانرا دید» باهم فرق دارند.

۸) در جمله‌های مرکب علاوه بر فاصله میان کلمات فاصله‌ای هم میان جمله‌های جزء موجود است که مقدار مکث آن دو برابر مقدار مکث فاصله میان واژه‌ها میباشد و در صوت‌شناسی با علامت دو خط عمود متوازی || نمایش داده میشود، این فاصله نیز لازم است که در ادای جمله مرکب رعایت شود زیرا با کم و زیاد شدن آن وضع ادای جمله دگرگون میشود و بمعنی خلل وارد می‌سازد.

۹) هنگام سخن گفتن میان دو جمله غیر مربوط و متوالی نیز فاصله‌ای وجود دارد که مقدار مکث آن دو برابر مقدار مکث فاصله جمله‌های جزء است و در صوت‌شناسی با علامت # نموده میشود.

۱۰) از فاصله که بگذریم آهنگ جمله نیز قابل توجه است زیرا آهنگ در

زبان فارسی جزئی از ساختمان جمله میباشد و اگر رعایت نشود در ادای مقصود خللی حاصل خواهد شد .

مثلا در جمله «دیروز حسن آمد» از حیث آهنگ سه حالت میتوان تشخیص داد که در سه مورد مختلف بکار میرود و هر کدام بنوبه خود در معنی جمله اثر میگذارد . حالت اول موقعیستکه میخواهیم از آمدن حسن بطور عادی خبر دهیم، در این مورد آهنگ جمله افتاده است و تکیه کلمه آخر جمله نیز عادی است و با نقطه ای که در آخر میگذاریم این حالت را نشان میدهیم .

حالت دوم : موقعی استکه میخواهیم آمدن حسن را بپرسیم و در این موقع آهنگ جمله ابتدا افتاده و سپس برخاسته است و تکیه کلمه آخر ارتفاع و کشش بیشتری دارد و معمولا در آخر جمله علامت استفهام نشان دهنده این حالت است .

حالت سوم: هنگامیستکه اخبار از آمدن حسن با اظهار هیجان همراه است و حاکی از نشاط یا تأثر یا تعجب یا اعتراض و امثال اینها میباشد، در این موقع آهنگ در اول جمله برخاسته و در وسط افتاده و در آخر مجدداً برخاسته است و تکیه کلمه آخر جمله علاوه بر کشش با فشار همراه است و این حالت را بوسیله گذاشتن علامت «!» در آخر جمله نشان میدهیم .

چنانکه ملاحظه میکنیم در سه حالت فوق جمله سه آهنگ مختلف دارد که هر کدام مفید معنی مخصوص میباشد بنا بر این توجه به آهنگ هنگام ادای جمله امری لازم است زیرا بوسیله آهنگ میتوانیم مقصود و حالت گوینده را بهتر و دقیق تر دریابیم . نکته ای دیگر که در اینجا قابل ذکر است اینکه آهنگ جمله را در صورت لزوم میتوان مانند موسیقی بر روی سه یا پنج خط متوازی نشان داد و نمودار افتادگی و برخاستگی صدا را در موقع ادای جمله چنانکه هست رسم نمود .

این کار در بررسی عادی لهجهها ضرورتی ندارد مگر موقعیکه بخواهیم لحن تکلم لهجه ارا مورد بررسی قرار دهیم و یا لحن تکلم دو یا چند لهجه را با یکدیگر مقایسه نمائیم .

۱۱) چون موسیقی جمله از ترکیب زنگ هجاها حاصل میشود میتوان گفت که تکیه با آهنگ جمله مربوط است و بر اثر همین ارتباط تکیه با آهنگ جمله است که با نهادن علامت تکیه بر روی واژه در حقیقت وضع آنرا از حیث آهنگ نیز میتوان مشخص کرد اما ذکر این نکته نیز لازم است که تکیه در موارد خاصی از حالات گوینده با فشار توأم است در حالیکه آهنگ هیچگاه بفشار هوا بستگی ندارد و عبارت از موسیقی است که هجا قبول میکند. آهنگ و موضوع برخاستگی و افتادگی صوت ارتباط بدرجه بستگی تار آواها دارد و مقدار آن را میتوان با مقدار ارتفاعات تار آواها اندازه گرفت.

۲۲- اقسام جمله - جمله دارای اقسام: بسیط، مرکب، ناقص، کامل، اسمی، فعلی،

کوچک و بزرگ است و هر یک از اقسام ذکر شده ممکن است اخباری یا انشائی باشد.

۱) جمله بسیط و مرکب - جمله را بسیط گوئیم در صورتیکه یک جمله باشد و

با جمله دیگر ارتباط نداشته باشد، مانند: «علی آمد»، «حسن دانا است»، «خوشا فصل بهار». این قبیل جملات هر کدام یک جمله بسیط هستند زیرا هر کدام یک فعل اصلی «در جمله اول» و یا یک رابطه «در جمله دوم» و یا یک اسم فعل «در جمله سوم» دارند و بجمله دیگری نیز مربوط نیستند.

- جمله مرکب آنستکه از دو یا چند جمله مربوط بهم تشکیل یافته باشد مانند:

«علی آمد اما کار نکرد» حسن دانا است ولی کم تجربه است، خوشا فصل بهار که هوا نه سرد است نه گرم، سه جمله فوق هر کدام از دو جمله مربوط بهم تشکیل شده اند که در معنی محتاج بهم هستند و چنانکه ملاحظه میکنیم وسیله این ارتباط ادات: «اما، ولی و که» است که باید با جمله اول ادا شود تا در شنونده حالت انتظاری ایجاد کند و خود را محتاج بشنیدن جمله دوم احساس نماید.

۲)- ناقص و مکمل - در جمله های مرکب غالباً جزء اول جمله ناقص است و

معنی آن بدون جزء دوم کامل نیست و شنونده در انتظار می ماند و جزء دوم جمله مکمل است که معنی جمله اول را کامل میکند بنابراین جمله اول را ناقص و جمله دوم را

مکمل مینامند .

۳) جمله اسمی و فعلی - جمله‌ای که دارای فعل اصلی باشد جمله فعلی نامیده میشود، مانند «علی کار کرد» و جمله‌ای که دارای فعل یا اسم فعل باشد جمله اسمی نامیده میشود: حسن دانا است، علی در خواب بود، خوشا مرز ایران عنبر نسیم .

۴) جمله کوچک و جمله بزرگ - هر جمله اسمی که مسند آن جمله باشد جمله بزرگ نامیده میشود مانند «گنجشک، هزارش يك من است» که روی هم جمله بزرگ است و جمله « هزارش يك من است » که برای گنجشک مسند واقع شده جمله کوچک خوانده میشود .

۵) اخباری و انشائی - هرگاه گوینده از رویداد امری یا وجود صفت و حالتی خبر دهد جمله را اخباری مینامند و اگر چنین نباشد جمله انشائی است .

- جمله انشائی سه نوع است : اگر فرمانی داده شود امری و اگر پرسشی باشد استفهامی و اگر تعجبی را برساند جمله را تعجبی گویند. جمله پرسشی غالباً محتاج بیاسخ است ولی اگر پاسخ نزد گوینده و شنونده آشکار باشد غرض گوینده از ادای آن جمله دریافت پاسخ نیست بلکه تأکید مفهومی است که باید در جواب گفته شود و این گونه جمله را پرسش تأکیدی مینامیم: نمیدانی که کار بد بد است ؟

- جمله تعجبی جمله ایست که در آن حالت وشور و هیجان بیان شود: چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد !

جمله تعجبی برخلاف جمله پرسشی محتاج بیاسخ نیست .

-گاهی برای بیان حالت روحی بجای جمله تعجبی اسم فعل بکار میرود و در حکم جمله است مانند: زینهار، آفرین: زینهار از قرین بد زینهار !

۲۳- اجزای جمله - اجزای هر جمله و انتهائی هستند که جمله از آنها ترکیب یافته و هر کدام دارای سمتی میباشند .

سمت هائیکه واژه‌ها ممکن است در جمله داشته باشند عبارتست از :

۱) مسندالیه و مسند (= نهاد و گزاره) - مسندالیه قسمتی از جمله است که فعل یا صفتی بآن نسبت داده شده .

مسند فعل یا صفتی است که به مسندالیه نسبت می‌دهیم: مثلاً در جمله «علی آمد» آمدن فعلی نسبت داده شده و «علی» مسندالیه است و «آمد» مسند و همچنین در جمله «حسن دانا است»، «دانا بودن» بحسن نسبت داده شده، بنابراین «حسن» مسندالیه و «دانا» مسند و «است» رابطه می‌باشد .

۲) مفعول صریح - هرگاه فعل جمله متعدی باشد علاوه بر مسندالیه که فاعل آن فعل است اسم یا ضمیری وجود دارد که فعل بر آن واقع شده و آنرا مفعول صریح می‌نامیم: در جمله «حسن علی را دید»، «علی» دیده شده بنابراین مفعول صریح است برای فعل «دیدن» و «را» علامت مفعول صریح .

۳) قید - هرگاه در جمله کلمه‌ای چگونگی و حالت و یا زمان و مکان وقوع فعل را نشان دهد آن کلمه «قید» نامیده می‌شود: حسن دیروز آمد، علی آهسته گفت، احمد از اسب فرود آمد .

در جمله‌های فوق کلمات «دیروز» «آهسته» و «فرود» قید فعل اند .

- ممکن است در جمله بیش از یک قید وجود داشته باشد مانند جمله «حسن آهسته بیرون آمد که کلمات «آهسته» و «بیرون» قید فعل «آمدن» هستند: اولی قید حالت و دومی قید مکان .

تذکره - علاوه بر قیود خاصه که ذکر آن گذشت اسامی و صفات نیز ممکن است بصورت قید بکار روند .

۴) مفعول بواسطه - هرگاه کلمه‌ای در جمله بوسیله یکی از حروف اضافه متمم معنی فعل واقع شود آن کلمه را مفعول بواسطه (= وابسته فعل) می‌نامیم: علی ازخانه بیرون رفت، حسن بکار پرداخت .

در دو جمله فوق کلمات «خانه» و «کار» که برتیب بعد از حروف اضافه «از» و

«ب» قرار گرفته‌اند مفعول بواسطه میباشند .

(۵) صفت - هر گاه واژه‌ای در جمله چگونگی یا حالت مسندالیه، مفعول صریح ، مفعول بواسطه یا قید و غیر آن را بیان کند و در صورت مؤخر بودن با کسره توصیف بآن متصل باشد آن کلمه را صفت (= نمودگر) مسندالیه، مفعول صریح، مفعول بواسطه، قید یا غیر آن مینامیم :

حسن دانا آمد ، علی مرغ تیزهوش را گرفت ، محمود بخانه ییلاقی رفت ، احمد صبح زود برخاست .

در جمله‌های فوق کلمات دانا، تیزهوش ، ییلاقی و زود بترتیب صفت مسندالیه، مفعول صریح، مفعول بواسطه و قید میباشند که موصوف نامیده میشوند .

(۶) مضاف الیه - هر گاه کلمه‌ای متمم مسندالیه ، مفعول صریح ، مفعول بواسطه یا قید و غیر آن واقع شود (در صورت مؤخر بودن) با کسره اضافه بآن متصل باشد آن کلمه را مضاف الیه (= افزوده) مسندالیه، مفعول صریح، مفعول بواسطه، قید یا غیر آن میخوانیم: در خانه باز شد، حسن دیوار اطاق را سفید کرد، احمد از روزه دیوار نگاه کرد و علی بیرون در ایستاد. در جمله‌های فوق کلمات خانه، اطاق، دیوار و در بترتیب مضاف الیه مسندالیه ، مفعول صریح، مفعول بواسطه و قید میباشند و مضاف نامیده میشوند .

(۷) بدل - بدل واژه یا عبارتی است که در جمله برای توضیح یا تأکید اسمی بدون کسره توصیف دنبال آن آورده شود و آن واژه یا آن عبارت را بدل (= آلیش) آن اسم مینامیم: بوسعید مهنه شیخ محترم بود در حمام با پیری بهم .

در شعر فوق عبارت «شیخ محترم» بدل «بوسعید» است .

تذکره - هر يك از مسندالیه، مفعول صریح، مفعول بواسطه و قید و منادا میتوانند بدل داشته باشند و فرق بدل با صفت آنستکه اولاً غالباً بدل اسم یا ضمیر است در حالیکه هیچگاه اسم یا ضمیر صفت واقع نمیشود .

ثانیاً میان صفت و موصوف کسره موجود است و در میان بدل و مبدل منته کسره وجود ندارد .

- ۸) تمیز - هرگاه واژه‌ای دنبال اسمی بیاید (بدون کسره) تا ابهام آن را رفع کند آن واژه را تمیز (= روشنگر) آن مینامیم: دو کیلو قند خریدم .
در جمله فوق کلمه «قند» روشنگر کیلو است .
- ۹) عطف - هرگاه کلمه یا جمله‌ای بوسیله حرف عطف بکلمه یا جمله قبل از خود معطوف شود در حکم آن کلمه یا جمله قرار میگیرد و این چنین کلمه یا جمله‌ای معطوف (= بازگشته) نامیده میشود: حسن و علی آمدند .
در جمله فوق «علی» بوسیله «و» عطف به حسن عطف شده و مانند آن مسند الیه است .
- ۱۰) منادی - هرگاه کلمه‌ای بعد از علامت ندای «ای» یا «ایا» و یا پیش از علامت ندای a واقع شود آن کلمه را منادی (= باز خواننده) مینامیم: ای حسن آگاه باش .
خدا یا ! مرا همتی ده بلند .
در دو جمله فوق کلمات «حسن» و «خدا» منادا هستند .
- ۱۱) از آنچه گفتیم باین نتیجه میرسیم که در جمله ممکن است اجزای زیر وجود داشته باشد :
- مسند الیه (یا فاعل) و مسند (یا فعل) که دو جزء اصلی جمله میباشند ، مفعول صریح، قید، مفعول بواسطه، صفت، مضاف الیه، بدل، تمیز، معطوف و منادی .
- هر يك از اجزای فوق بر حسب معمول در جمله محلی مخصوص بخود دارند که باید در آن محل آورده شوند و جز با ضرورت و موجبی نباید جای آنها را تغییر داد، در فارسی معمولاً مسند الیه (یا فاعل) در اول و مسند (یا فعل) در آخر جمله آورده میشوند و فقط اسم فعل از این قاعده مستثنی است و همیشه در اول جمله قرار میگیرد: خوشا شیراز و
وضع بیمثالش .
- صفت و مضاف الیه معمولاً بعد از موصوف و مضاف قرار میگیرند و اگر مقدم آورده شوند کسره از میان میرود :
- جای مفعول بواسطه همیشه بعد از مسند الیه (یا فاعل) است و اگر جمله مفعول

صریح داشته باشد آنرا بر مفعول بواسطه مقدم میآوریم .

- قید در جمله‌هاییکه دارای فعل ربطی هستند بلافاصله بعد از مسندالیه قرار میگیرد و در جمله‌هاییکه فعل آنها اصلی است اگر قید مربوط بفاعل باشد بر حسب اهمیت یا در اول جمله و یا بعد از مسندالیه آورده میشود : دیروز بدان شکده رفتم، علی دیروز آمد (یا دیروز علی آمد) و اگر مربوط به فاعل یا مفعول باشد مستقیماً بعد از فاعل یا مفعول واقع میشود : حسن خندان از آنجا دور شد و علی را گریان دید ، بدل و تمیز به ترتیب بعد از مبدل‌منه و متمیز و معطوف بعد از معطوف‌الیه ذکر میشود .

تذکر - ترتیبی که گفته شد مربوط به جمله‌های عادی است ولی بر حسب ضرورت و مقتضا (مخصوصاً در شعر) و وابسته با اهمیت ممکن است هر یک از اجزای جمله محل خود را تغییر دهند .

- در لهجه‌ها غالباً محل اجزای جمله با فارسی متفاوت است و هر یک وضعی مخصوص بخود دارند که باید در بررسی هر لهجه بطور جداگانه مورد توجه و دقت قرار گیرد .

۲۴- حذف اجزای جمله - حذف یک یا چند جزء از اجزای جمله بقرینه معمول است و برای نمونه بچند مثال میپردازیم :

(۱) نمونه حذف اادات :

به بانگ دهل خواجه بیدار گشت چه داند شب پاسبان چون گذشت ؟
در جمله فوق «که» ربط بعد از کلمه «شب» حذف شده و جمله چنین است : چه داند که شب پاسبان چون گذشت .

(۲) نمونه حذف واژه‌ها :

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی روزی در کنار
در جمله فوق واژه‌های «این کار از آن» که مسندالیه و مفعول بواسطه است در اول مصراع دوم و «است» بعد از کلمه «به» حذف شده : این کار از آن به است که آب روی ریزی در کنار .

مرآن خانه را داشتندی چنان که مرگه را تازیان این زمان

در جمله دوم واژه «میدارند» که مسند است حذف شده: که هر مگه را تازیان این
زمان میدارند.

- کجا از بیدالی گشت او علامت شنید از هر که در گیتی ملامت
در جمله دوم واژه «است» فعل ربطی حذف شده: شنید از هر که در گیتی است ملامت.
- با دل رنجور در این تنگ جای مونس من حبّ رسول است و آل
در جمله دوم «رسول» که مضاف الیه است. بعد از «آل» حذف شده: مونس من حب
رسول است و آل رسول .

- تهی پای رفتن به از کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ
در جمله اول واژه «پوشیدن» که مضاف است حذف شده: تهی پای رفتن به از
پوشیدن کفش تنگ .

بطور کلی میتوان گفت در جائیکه قرینه باشد هر جزئی از اجزاء جمله یا تمام
آنرا میتوان حذف کرد. مخصوصاً در مورد جواب که غالباً وجود قرینه در سؤال موجب
حذف جمله میشود، مثلاً در جواب جمله حسن کجا رفت؟ میگوئیم «بخانه» در حالیکه
اصل جمله چنین است: حسن بخانه رفت، در اینجا کلمه «بخانه» نماینده «حسن رفت»
است که بقرینه حذف شده.

همچنین است واژه‌های «نه» یا «بلی» در جواب سؤال «علی رفت؟» یا «علی نرفت؟»
که در واقع نماینده جمله «علی نرفت» یا «علی رفت» میباشد .

این قبیل کلمات را که نشان دهنده جمله محذوفند «جمله ملخص» مینامیم .
تذکر - اقسام جمله و اجزای آن در لهجه‌ها اگرچه با معادل فارسی هم‌ریشه نباشند
تقریباً همانند زبان فارسی است و چنانکه اشاره شد محل اجزای جمله در همه لهجه‌ها
یکسان نیست و در بعضی از آنها محل اجزای جمله با فارسی متفاوت است .

بقیه دارد